

دوفصلنامه علمی پژوهشی حدیث پژوهی

سال دهم، شماره نوزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۷

صفحه ۱۲۷-۱۵۰

نقش زیدیه و خلفای عباسی در جعل و تحریف احادیث مهدویت با رویکردی به اندیشه و آثار علامه شهید مطهری

محمدتقی دیاری بیدگلی*

مریم سادات سجادی**

◀ چکیده:

مسئله مهدویت و ظهور منجی به عنوان اصلی مسلم در اسلام، از ابعادی متفاوت مورد توجه و بررسی بسیاری از اندیشمندان قرار گرفته است. این مقاله درصدد بررسی مباحث مهدویت با رویکردی بر آثار علامه شهید مرتضی مطهری است؛ ایشان به مسئله مهدویت از بُعد تاریخی نگریسته و در بخشی از آثار خود، به مدعیان مهدویت از جمله به قیام مختار و محمد بن حنفیه، نفس زکیه و مهدی عباسی اشاره کرده‌اند. در راستای ادعای مهدویت، برخی از این جریان‌ها چون «حسنیان و عباسیان» برای جلب توده‌های مردمی و مشروعیت بخشی قیام خود، اقدام به جعل و تحریف احادیث در حوزه مهدویت کردند.

اقدامات عباسیان در این زمینه به دلیل تدوین کتب حدیثی هم‌زمان با خلافت عباسیان، از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ عملکرد آنان در سه بخش قابل بررسی است: الف. مهدی‌سازی به شکل حمایت از مهدویت محمد بن عبدالله محض (نفس زکیه) و ادعای مهدویت برخی خلفای عباسی چون مهدی عباسی؛ ب. جعل و تحریف احادیث مهدوی در زمینه نسب و ویژگی‌های امام زمان علیه السلام؛ ج. مصادره به مطلوب احادیث مهدوی همچون روایات رایات سود (خروج پرچم‌های سیاه).

◀ **کلیدواژه‌ها:** تحریف، جعل حدیث، مهدویت، عباسیان، روایات رایات سود.

* استاد تمام دانشگاه قم / mt_diari@yahoo.com

** دانشجوی دوره دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قم، نویسنده مسئول / fmf458@gmail.com

مقدمه

وعده‌های قرآن کریم و نویده‌های پیامبر اکرم (ص) در سال‌های آغازین ظهور اسلام و روایات بی‌شمار اهل بیت (علیهم‌السلام) درباره‌ی امام مهدی (عج) به عنوان منجی عدالت گستر جهان، همواره مورد توجه عموم مردم در جامعه اسلامی بوده است و این نویده‌ها مسلمانان را بر آن داشته تا در طول تاریخ، پیوسته منتظر موعود و منجی خویش باشند.

فرصت‌طلبان در زمان‌هایی که ظلم و بی‌عدالتی فراگیرتر بود و انتظار ظهور جدی‌تر احساس می‌شد، زمینه را برای تحقق اهداف نامشروع خود مساعد دیدند و با سوءاستفاده از عقاید مردم و مشخص نبودن زمان ظهور در روایات، ادعای مهدویت نموده و خود را همان مهدی موعود معرفی کردند و مردم تشنه‌ی عدالت را به دور خود جمع کردند. مدعیان مهدویت و پیروان آنان از توجه مردم به روایات مهدوی بهره برده و گاه درصدد تطبیق آن نشانه‌ها و علائم بر مهدی مورد نظر خود برآمده، گاه در جهت مشروعیت‌بخشی خود، احادیثی را جعل و تحریف نمودند.

مسئله مهدویت به دلیل ابعاد متعدد آن از منظرها و زوایای گوناگون اعتقادی، تاریخی، کلامی، روان‌شناختی، تربیتی، اجتماعی و جز آن‌ها قابل بررسی است. نوع رویکرد علامه شهید مطهری به مسئله مهدویت، تاریخی است. به باور ایشان از همان نیمه دوم قرن اول هجری، اخبار مربوط به مهدی موعود (عج) منشأ حوادثی در تاریخ اسلام شده و مورد سوءاستفاده‌هایی قرار گرفته است. دشمنان اسلام چون فهمیدند سیاست منع تدوین، آن‌ها را به اهدافشان نمی‌رساند، سیاست دیگری تحت عنوان جعل و تحریف را پیش گرفتند و ضربه‌های مهلکی را بر پیکره اسلام وارد کردند.

۱. نظر شهید مطهری در بیان معنی تحریف

ایشان می‌فرمایند: تحریف از ماده «حرف» در زبان عربی است، یعنی متمایل کردن یک چیز از مسیر اصلی و وضع اصلی که داشته است یا باید داشته باشد. به عبارت دیگر، تحریف نوعی «تغییر» و «تبدیل» و دارای دو قسم لفظی و معنوی است.

تحریف لفظی: آن است که ظاهر یک چیز یا لفظ آن را عوض کنند؛ مثلاً از یک گفتار عبارتی حذف شود یا به آن عبارتی اضافه شود، و یا جمله‌ها را طوری پس و پیش کنند که معنی آن فرق کند، یعنی در ظاهر و در لفظ گفتار تصرف کنند.

تحریف معنوی: یعنی «منحرف کردن روح و معنی یک جمله یا یک حادثه». پس تحریف یک حادثه یعنی علل و انگیزه‌ها همچنین هدف و منظورهای آن حادثه چیزی غیر از آنچه هست معرفی شود. بنابراین در لفظ تصرف نمی‌شود، ولی آن را طوری معنی می‌کنند که خلاف مقصد و مقصود گوینده است. تحریف معنوی بسیار خطرناک‌تر از تحریف لفظی است و اثر سوء تحریفات معنوی از تحریف لفظی بیشتر است. (نک: مطهری، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۷-۷۰)

عللی که موجب تحریف می‌شود، عبارت‌اند از: دو عامل عمومی، عداوت و غرض دشمنان و اسطوره‌سازی است. و یک عامل خصوصی که همان دوستی و تمایلی است و از سوی نزدیکان و دوستان صورت می‌پذیرد.

موضوع تحریف عبارت‌اند از:

الف. تحریف در یک «سخن عادی»؛ مثل اینکه دو نفر در نقل قول و گفتار یکدیگر تحریف کنند.

ب. تحریف در یک «موضوع بزرگ اجتماعی»؛ مثل تحریف در شخصیت‌هایی که قول و عملشان برای مردم حجت است و این نوع تحریف خیلی خطرناک است.

ج. تحریف در یک «حادثه تاریخی» که از نظر اجتماع، یک سند اجتماعی و یک پشتوانه اخلاقی و تربیتی است. این بسیار خطرناک است. (نک: مطهری، ج ۱، ص ۱۵-۱۷)

۲. مدعیان مهدویت در نگاه شهید مطهری

ایشان معتقد است چون چنین نویدی در کلمات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است، از نیمه دوم قرن اول هجری، اخبار مربوط به امام زمان علیه السلام مورد سوءاستفاده‌هایی قرار گرفته است و این خود دلیل بر این است که چنین خبری در میان مسلمین از زبان پیغمبرشان منتشر بوده و اگر نبود آن سوءاستفاده‌ها نمی‌شد؛ یعنی وجود این ادعاها بهترین دلیل بر صدق اصل این نوید است. سپس برای روشن شدن اذهان مردم به ذکر نمونه‌هایی از آن در شیعه و اهل سنت پرداخته است؛ مانند: ۱. قیام مختار و اعتقاد به مهدویت محمد حنفیه و نیابت خاص او؛ ۲. قیام نفس زکیه و اعتقاد به مهدویت او؛ ۳. نیرنگ منصور عباسی در نام‌گذاری فرزندش به مهدی؛ ۴. نسبت دادن مهدویت به برخی از ائمه علیهم السلام

یا برخی از فرزندان آنها مثل فرقه اسماعیلیه منتسب به اسماعیل فرزند امام جعفر صادق (ع) و...

و مدعیان مهدویت در میان اهل تسنن؛ مانند: ۱. مهدی سودانی در سودان؛ ۲. قادیانی‌ها در هند. (نک: مطهری، بی تا، ج ۱۸، ص ۱۷۵)
از میان افرادی که شهید مطهری به آنها اشاره کرده، مواردی که به نحوی با قیام بنی عباس و انگیزه‌های آنان در ارتباط بودند، در این مجال بررسی می‌گردد.

۲-۱. قیام مختار و ادعای مهدویت محمد بن حنفیه

مختار بن ابی عبیده ثقفی در سال ۶۶ق، با شعار «یا لثارات الحسین» قیام کرد. سپاه مختار را غالباً موالی تشکیل می‌دادند و به نام شیعه المهدی یا حزب المهدی خوانده می‌شدند. مختار برای مشروعیت قیامش از امام سجاد (ع) یاری خواست، اما امام بر اساس شرایط و مصالح، از به عهده گرفتن قیام خودداری کرد و مختار قیام خود را منتسب به محمد بن حنفیه نمود. و برخی او را نماینده تام الاختیار امام سجاد (ع) می‌دانند. مختار بعد از ورود به کوفه و آغاز مقدمات قیامش، بارها خود را فرستاده مهدی آل محمد (محمد بن حنفیه) (جعفریان، ۱۳۹۱، ص ۵۱) و خون‌خواه شهدای کربلا نامیده است. (نک: نصوری، بی تا، ص ۱۸)

شهید مطهری می‌فرماید: «اولین باری که می‌بینیم اثر اعتقاد مهدویت در تاریخ اسلام ظهور می‌کند، در جریان انتقام مختار از قاتلان امام حسین (ع) است. مختار می‌دانست که مردم تحت رهبری او حاضر به این کار نیستند. شاید هم (بنا بر روایتی) با حضرت امام زین‌العابدین (ع) هم تماس گرفت و ایشان قبول نکردند. پس مسئله مهدی موعود را که پیغمبر اکرم (ص) خبر داده بود مطرح کرد به نام محمد بن حنفیه پسر امیرالمؤمنین و برادر سیدالشهدا؛ چون اسمش محمد بود، «اسمه اسمی» نام او نام من است. و گفت من نایب مهدی زمانم. حال آیا محمد بن حنفیه واقعاً خودش هم قبول می‌کرد که من مهدی موعود هستم؟ بعضی می‌گویند قبول می‌کرد برای اینکه بتواند انتقام را بکشند، ولی این البته ثابت نیست. در اینکه مختار محمد بن حنفیه را به عنوان مهدی موعود معرفی می‌کرد، شکی نیست، و بعدها از همین جا مذهب «کیسانیه» پدید آمد. محمد بن حنفیه هم که مُرد، گفتند مهدی موعود که نمی‌میرد مگر اینکه زمین را پر از عدل و داد

کند؛ پس محمد بن حنفیه نمرده است، در کوه رضوی غایب شده است. (نک: مطهری، بی تا، ج ۱۸، ص ۱۷۱)

در قیام مختار دو سؤال مطرح است:

۱. آیا محمد حنفیه، خود مدعی مهدویت بوده است؟

۲. آیا مختار قائل به مهدویت محمد حنفیه بوده است؟

در پاسخ به سؤال اول باید گفت نظریات متفاوت و حتی متناقضی در این زمینه مطرح است. برخی پنداشته‌اند که محمد بن حنفیه مدعی امامت پس از شهادت امام حسین علیه السلام بوده است و گواه گرفتن امام سجاد علیه السلام از حجرالاسود حاکی بر این مدعاست. البته در پایان روایت آمده است که محمد حنفیه پیرو علی بن حسین علیه السلام گردید. امام صادق علیه السلام فرمودند: محمد حنفیه نمرده مگر اینکه به امامت امام سجاد علیه السلام اقرار داشت. (نک: صدوق، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۶) شیخ طوسی در کتاب الغیبه، نظریه امامت را از محمد بن حنفیه نفی می‌کند. (نک: شیخ طوسی، ص ۱۸)

از طرفی نیز نقل شده وقتی محمد حنفیه می‌خواست به کوفه بیاید، مختار که حکومت خویش را در خطر دید، برای جلوگیری از ورود او ادعا کرد که نشانه مهدی راستین این است که شمشیر بر او کارساز نمی‌شود، و محمد حنفیه چون این را شنید، برای حفظ جان خویش از رفتن به کوفه منصرف شد. (نک: بغدادی، ص ۳۳-۳۴)

از نظر شهید مطهری، اینکه محمد حنفیه ادعای مهدویت داشته باشد، ثابت نیست. اما در این مسئله که محمد بن حنفیه مرکز حرکت‌های سیاسی هاشمیان قرار داشته است و تبلیغات مختار در کوفه با نام او آغاز شد و خود را فرستاده مهدی آل محمد علیهم السلام معرفی کرد، تردیدی نیست. ضمن آنکه پس از مرگ محمد، پسرش «ابوهاشم»، حرکت حنفیان را ادامه داد. اما سؤال مهم این است که چه لزومی داشت مختار او را مهدی بخواند و چرا محمد حنفیه نیز خود را مهدی خواند و در مقابل این ادعا واکنش مناسبی نداد؟ و درصدد انکار مهدی بودن برنیامد؟ شاید همان قسمت از نظر شهید مطهری صحیح باشد که خود محمد بن حنفیه ادعای مهدویت نداشته باشد، اما برای جذب مردم و رسیدن به اهدافشان از آن بهره برده‌اند. (نک: مطهری، بی تا، ج ۱۸، ص ۱۷۷)

در پاسخ به سؤال دوم نیز باید گفت نظریات متفاوت و متناقضی دربارهٔ مختار اعلام شده است. و البته اختلاف نظر فراتر از بحث مهدویت بوده و حتی در انگیزهٔ قیام مختار نیز آرای محققان مختلف است، آن‌هم به علت احادیث متعارضی که دربارهٔ او از ناحیهٔ معصوم علیه السلام صادر شده است.

۱. برخی معتقدند مختار صاحب عقایدی چون «بداء»، «علم غیب» و «دریافت وحی» بوده است و هدف او را از قیام، کسب قدرت می‌دانند.

۲. برخی دیگر به دلیل روایات ذم، مختار را مورد نکوهش قرار داده‌اند و معتقدند ادعای مهدویت محمد حنفیه از سوی او مطرح شده است. (نک: همان، ج ۱۸، ص ۱۷۱) نمونه‌ای از این روایات: عن محمد بن الحسن و عثمان بن حامد عن محمد بن یزاد عن محمد بن الحسين عن عبدالله بن المزخرف عن حبيب الخثعمی عن الصادق علیه السلام: كان المختار، يكذب على علي بن الحسين. از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: مختار بر امام سجاد علیه السلام دروغ می‌بست. (نک: ابن خلدون، ۱۳۶۳ش، ج ۲، ص ۴۵)

شاید دلیل دیگر انتقاد و نکوهش مختار، انتقام سختی است که از مقصران حادثهٔ کربلا گرفت؛ به طوری که همهٔ افرادی که در جریان کربلا مقصر بودند، مجازات شدیدی یافتند حتی به حدی که شاید خارج از مجازات اسلامی بود.

۳. برخی نیز به علت روایات مدح، مختار را ستوده‌اند؛ مانند شهید اول که در کتاب مزار خود، زیارت مخصوصی برای او یاد کرده است. علامه امینی ۲۱ کتاب و رساله را که در مدح مختار است، در *الغدیر* ذکر کرده است.

نمونه‌ای از این روایات: امام باقر علیه السلام فرمودند: «مختار را بد نگویند که او دشمن ما را کشت و انتقام خون ما را گرفت.» در جای دیگر به پسر مختار می‌فرماید: «خدا پدرت را پیامرزد، حق ما را از هر که بر او حق داشتیم گرفت.» (نک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۳۵۱)

علت تأیید مختار و منشأ این اتهامات و دشمنی‌ها از نظر گروه سوم

الف. روایات ذم را یا حمل بر تقیه نموده یا ضعیف و یا جعلی می‌دانند. (نک: خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۱۸، ص ۱۰۱)

ب. توطئه بنی امیه برای ایجاد شکاف در بین شیعیان است تا انسجامی که با قیام مختار به وجود آمده بود از بین برود. (نک: جعفریان، ۱۳۷۷ش، ص ۵۳۱)

ج. تبلیغات منفی برای سرکوب دیگر قیام‌های شیعی. (نک: صفری فروشانی، ۱۳۷۸ش، ص ۸۵-۸۶)

د. مخالفت اشراف و بزرگان کوفه به دلیل حضور غلامان آزادشده (موالیان) در سپاه مختار. (نک: جعفریان، ۱۳۷۷ش، ص ۵۳۱)

ه. دشمنی عبدالله بن زبیر و طرفداران و یاران او؛ که مختار را مانع بزرگی برای خود می‌دانستند. (نک: همان)

و. تغییر چهره قیام مختار از حالت یک قیام مذهبی به یک قیام اعتقادی؛ و آن را بدعتی در دین اسلام معرفی نمودند. (نک: صفری فروشانی، ۱۳۷۸ش، ص ۸۵)

ز. فرقه کیسانیه بعد از مختار به وجود آمد و برخی آن را فرقه‌ای مجعول از سوی دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانند. (نک: مطهری، بی‌تا، ج ۱۸، ص ۱۷۷)

نتیجه اینکه آیا اصل قیام وی در آن شرایط، مورد تأیید امام سجاد علیه‌السلام بوده است یا نه؛ مطلبی است که نمی‌توان از روایات به دست آورد، اما چون نتیجه کار مختار موجب خشنودی اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان و باعث مجازات قاتلان امام حسین علیه‌السلام شده است، بسیاری از علما تلاش کرده‌اند آن را توجیه کنند یا آن موارد را در مقابل نتیجه کار او قابل چشم‌پوشی و کم‌اهمیت جلوه دهند و یا نهایتاً درباره او توقف نمایند.

حنفیان و مختاریان تا زمان مختار، مستقیماً با امویان و زبیریان می‌جنگیدند. حنفیان پس از ابوهاشم با عباسیان متحد شدند. با فوت ابوهاشم، عباسیان موفق به کسب عنوان امامت پس از وی شدند و رهبری حنفیان را بر عهده گرفتند و اغلب آنان انتقال امامت از وی به محمد بن علی عباسی را پذیرفتند. البته این امر تا هنگامی که عباسیان مشروعیت خود را مستقیماً از طریق عباس به پیامبر متصل نساخته بودند، ادامه داشت. (نک: آقاجانی قناد، بی‌تا، ص ۳۷)

۲-۲. سوءاستفاده عباسیان از دکترین مهدویت

اقدامات عباسیان در زمینه جعل و بهره‌برداری از مهدویت در سه بخش قابل بررسی است:

۱. مهدی سازی

الف. حمایت از مهدویت محمد بن عبدالله محض (نفس زکيه)

اسناد و شواهد فراوانی نشان می دهد که عباسیان چه در دوران قیام و مبارزه با امویان و چه پس از به حکومت رسیدن، به صورت گسترده از مهدویت به عنوان ابزار سیاسی استفاده کرده (جعفریان، بی تا، ص ۵۳)، در این راه از جعل و تحریف حدیث نیز فروگذاری نکرده اند.

اندیشه سیاسی عباسیان را می توان در دو مرحله بررسی کرد: مرحله اول: دوره دعوت؛ مرحله دوم: دوره تثبیت خلافت و استقرار حکومت.

عباسیان از نسل عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف عموی پیغمبر ﷺ هستند. پسرش عبدالله ابن عباس از راویان و مفسران مشهور و از اصحاب امیر مؤمنان ﷺ بود. پس از شهادت حضرت علی ﷺ عباسیان کوشیدند بر قدرت خود بیفزایند. علی بن عبدالله امامت را از ابوهاشم (پسر محمد حنفیه) به بنی عباس منتقل ساخت و ابوهاشم نیز او را وصی خود نمود. قیام بنی عباس از سال ۹۸ق طرح ریزی شد و در سال ۱۲۹ق، به صورت قیام مسلحانه آغاز شد و در سال ۱۳۲ق با حکومت ابوالعباس سفاح به پیروزی منجر شد و با مرگ مستعصم در سال ۶۵۶ق و به دست مغولان منقرض گردید.

در مرحله نخست مبارزه، عباسیان برای انتقال قدرت، مشروعیت خود را از علویان حنفی گرفتند و خود را جزء اهل بیت پیامبر ﷺ می دانستند.

پسران عبدالله بن علی بن عبد الله بن عباس به نام های ابراهیم و ابوالعباس سفاح و ابوجعفر در اواخر عهد بنی امیه از این جریان ها استفاده کردند و مخفیانه دعوات و مبلغین را تربیت کردند و تشکیلاتی محرمانه به وجود آوردند و خودشان در حجاز و عراق و شام مخفی بودند و این تشکیلات را رهبری می کردند و نمایندگان آنها در اطراف و اکناف و بیش از همه در خراسان، مردم را دعوت به انقلاب و شورش علیه دستگاه اموی می کردند؛ ولی شخص معینی را پیشنهاد نمی کردند، بلکه مردم را تحت عنوان «الرضی من آل محمد» یا «الرضا من آل محمد» یعنی یکی از اهل بیت پیغمبر ﷺ که مورد پسند باشد، دعوت می کردند. (نک: مطهری، بی تا، ج ۱۸، ص ۵۳)

از این شعار برای جلب نظر اکثریت شیعیان و مردم استفاده نمودند و با همین شعار از مهدویت محمد بن عبدالله محض (نفس زکیه) حمایت کردند.

عبدالله محض از طرف مادر نوۀ امام حسین (ع) و از طرف پدر نوۀ امام حسن (ع) است و به این جهت به او می‌گفتند «محض». وی در زمان امام صادق (ع) رئیس اولاد امام حسن (ع) بود و پسرانی به نام‌های محمد و ابراهیم داشت. زمان این‌ها مقارن است با اواخر دورۀ اموی، یعنی در حدود سنۀ ۱۳۰ هجری. محمد بن عبدالله محض بسیار مرد شریفی است که به نام «نفس زکیه» معروف است. (نک: مطهری، بی‌تا، ج ۱۸، ص ۱۷۹)

علامه شهید مطهری می‌فرماید: در اوایل کار که می‌خواست نهضت ضد اموی شروع شود، رؤسای بنی‌هاشم در ابواء، اجتماع محرمانه‌ای تشکیل دادند. در آنجا عبدالله محض و پسرانش و همچنین بنی‌عباس و تعدادی دیگر حضور داشتند. عبدالله محض گفت: بیایید همه ما با این جوان (پسرش) بیعت کنیم و او را به زعامت انتخاب کنیم و علیه اموی‌ها بجنگیم. این قضیه تقریباً دوازده سال قبل از قیام خراسانی‌هاست. بنی‌عباس ابتدا زمینه را برای خودشان فراهم نمی‌دیدند، پس یکی از آل علی (ع) را که در میان مردم وجهت بیشتری داشت، مطرح کردند. برای این کار «محمد نفس زکیه» را انتخاب کردند که هم اسم پیامبر (ص) بود و نام پدرش هم عبدالله. از قضا یک خالی هم روی شأنه او بود و چون در روایات اسلامی آمده بود که وقتی ظلم زیاد شد یکی از اولاد پیغمبر ظاهر می‌شود که نام او نام پیغمبر است و خالی هم در پشت دارد، این‌ها معتقد شدند که مهدی این امت، همین است و آن دوره نیز همین دوره است. لاقلاً برای خود اولاد امام حسن (ع) این خیال پیدا شده بود که مهدی امت همین است.

پس از خطابه عبدالله محض، منصور گفت: بیایید با او بیعت کنید و همه با محمد بیعت کردند. بعد فرستادند دنبال امام جعفر صادق (ع) وقتی که امام وارد شد، عبدالله محض حضرت را پهلوی خودش نشان داد و بعد گفت: این پسر من مهدی امت است، دیگران بیعت کردند، شما هم با مهدی امت بیعت کن. امام جعفر صادق (ع) گفت: نه، این کار را نکنید؛ آن مسئلۀ مهدی امت که پیغمبر خبر داده، حالا وقتش نیست. عبدالله!

تو هم اگر خیال می کنی این پسر تو مهدی امت است، اشتباه می کنی. این پسر تو مهدی امت نیست و اکنون نیز وقت آن مسئله نیست. حضرت وضع خودش را بسیار روشن کرد، فرمود: اگر شما می خواهید به نام مهدی امت با این بیعت کنید من بیعت نمی کنم، دروغ است، مهدی امت این نیست، وقت ظهور مهدی هم اکنون نیست، ولی اگر قیام شما جنبه امر به معروف و نهی از منکر و جنبه مبارزه ضد ظلم دارد، من بیعت می کنم.

عبدالله ناراحت شد و گفت: خیر، تو برخلاف عقیده ات سخن می گویی، خودت هم می دانی که این پسر من مهدی امت است و تو به خاطر حسد با پسر من این حرف ها را می زنی. امام صادق (ع) دست زد به پشت ابوالعباس سفاح و گفت: این و برادرانش به خلافت می رسند و شما و پسرانتان نخواهید رسید. بعد هم دستش را زد به شانه عبدالله بن حسن و فرمود: این خلافت به تو نمی رسد، به بچه های امت هم نمی رسد، آن ها را به کشتن نده، این ها نمی گذارند که خلافت به شماها برسد و این دو پسر هم کشته خواهند شد. اما در عین حال حضرت صادق (ع) به همین محمد علاقه می ورزید و او را دوست داشت. مردم حرف هایی درباره این (محمد) می زدند که واقعیت ندارد (مسئله مهدویت) یعنی بیچاره خودش هم باورش آمده، و این (محمد) کشته می شود و به خلافت هم نمی رسد. (نک: مطهری، بی تا، ج ۱۸، ص ۶۲-۶۵)

با این وصف، محمد و برادرش ابراهیم دائماً در فکر خلافت و حکومت بودند و زمانی که منصور خلیفه شد، آن دو را به قتل رساند. (جعفریان، بی تا، ص ۶۷)

ب. ادعای مهدویت برخی خلفای عباسی

در مرحله دوم، یعنی دوره تثبیت خلافت، عباسیان از مبانی مشروعیت قبلی خود یعنی مبانی شیعی بازگشتند و به اندیشه های سلفی روی آوردند؛ زیرا با حضور مدعی ای چون محمد بن عبدالله محض در عرصه خلافت، نمی توانستند بر مبانی شیعی تکیه کنند. بنابراین با طرح مسئله میراث بری از عباس بن عبدالمطلب عموی پیغمبر برای خلافت خود دعوی مشروعیت کردند و در نهایت رقباي خود را همان طور که امام صادق (ع) پیش بینی نموده بود، از میان برداشتند.

خلافت عباسیان با حکومت ابوالعباس سفاح آغاز شد. او نخستین خلیفه عباسی

بود که حدیث‌سازان یا شاعران چابولوس، در مقام مدح و ستایش، به او لقب مهدی دادند. (همان، ص ۶۴)

عباسیان سال‌ها پیش از ظهور خود از طریق دعوات خود، به دعوت مردم روی آوردند و علاوه بر مخفی نگه داشتن نام رهبر خود (سفاح)، او را که لقب و صفات مهدی به او داده شده بود، در کوفه پنهان داشتند و پس از بیعت با او گفتند ما این نهضت را به دست عیسی بن مریم علیه السلام خواهیم داد. همچنین خود را با این حدیث جعلی تطبیق می‌داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آخرالزمان و هنگام آشکار شدن فتنه‌ها، مردی از اهل بیت من خروج می‌کند که به او سفاح گفته می‌شود.

پس از او منصور عباسی با استناد به حدیثی جعلی از پیامبر صلی الله علیه و آله با مضمون «مهدی از خاندان من و هم‌نام من است و پدرش نیز هم‌نام پدر من است»، نام فرزندش را محمد مهدی نهاد. و این روایت ساختگی را بر او تطبیق دادند. او با انتخاب لقب مهدی برای فرزندش این‌طور وانمود کرد که فرزند او همان مهدی موعود است.

شهید مطهری می‌فرماید: مورخین و از جمله دارمستتر نوشته‌اند که منصور مخصوصاً اسم پسرش را «مهدی» گذاشت برای اینکه می‌خواست استفاده سیاسی کند، بلکه بتواند یک عده مردم را فریب بدهد، بگوید آن مهدی‌ای که شما در انتظار او هستید پسر من است. (نک: مطهری، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۸۷)

مهدی عباسی نیز شیوه‌ای نو در ابتدای زمامداری خود نشان داد تا مهدی بودن خود را به اثبات برساند. او در ابتدا با استقبال گرم مردم روبه‌رو شد، ولی طولی نکشید که برنامه‌های خلفای پیشین را در عداوت با خاندان اهل بیت علیهم السلام ادامه داد. (نک: پیشوایی، ۱۳۹۱ش، ص ۱۲۸)

۲. جعل و تحریف احادیث مهدوی

عباسیان برای پیشبرد اهداف خود از هیچ کاری فروگذاری نکردند و برای رفع بحران مشروعیت حکومتشان، اقدام به جعل و تحریف احادیث مهدوی کردند.

الف. جعل نسب امام زمان علیه السلام

در این بخش به دو نوع روایت برمی‌خوریم: روایاتی که می‌گویند: پدر امام زمان علیه السلام هم‌نام پدر پیامبر است یعنی «عبدالله». نمونه‌ای از این روایات عبارت‌اند از:

۱/۱. الف. عاصم بن ابی النجود، عن زرّ بن حبیش، عن عبدالله بن مسعود، عن النبی ﷺ أنه قال: «لا تذهب الدنيا حتى يبعث الله رجلا يواطى اسمه اسمى، واسم أبيه اسم أبي.» (نک: سیوطی، ۱۴۲۷ق، ص ۸۳)

ب. از عاصم بن ابی النجود از زرّ بن حبیش، از عبدالله بن مسعود نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «لا تقوم الساعة حتى يملك الناس رجل من اهل بيتي، يواطى اسمه اسمي و اسم ابيه اسم ابي.» (نک: همان، ص ۸۷)

ج. عاصم بن ابی النجود از زرّ بن حبیش از عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «المهدي يواطى اسمه اسمي و اسم ابيه اسم ابي.» (نک: همان، ص ۸۸)

این سه حدیث نمی‌توانند حجت و دلیل باشند؛ چون عبارت «نام پدرش نام پدر من است» را بزرگان و حافظان حدیث نقل نکرده‌اند و فقط جمله «نام او، نام من است» را همگان بدون اضافه‌ای دیگر آورده‌اند و این اضافه در اصل حدیث نیست. (نک: ابن حنبل، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۴۴۸ / ترمذی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۴۳؛ طبرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۰، ص ۱۳۳ و ۱۳۵)

بغوی در مصابیح السنه، حدیث را بدون اضافه نقل کرده و مقدسی شافعی تصریح می‌کند: این افزوده را بزرگان حدیث روایت نکرده‌اند؛ مانند ابی داود در سنن و حافظ ابوبکر بیهقی و شیخ ابوعمر دانی.

از آنجا که سه حدیث نخست از روایت عاصم بن ابی النجود از زر بن حبیش از عبدالله بن مسعود مخالف با روایاتی است که بزرگان و حفاظ حدیث از عاصم نقل کرده‌اند، حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب خود، مناقب المهدی، به تتبع مجموع طرق این حدیث از عاصم پرداخته و ۳۱ طریق آن را گردآوری کرده است و در هیچ‌یک جمله «و نام پدرش نام پدر من است» وجود ندارد. (صافی گلپایگانی، ۱۳۸۰ش، ج ۲، ص ۱۱۳؛ سلیمیان، بی‌تا، ص ۱۶۰-۱۶۳؛ سیوطی، ۱۴۲۷ق، ص ۶۲؛ اصفهانی، بی‌تا، ص ۷۵)

در ضمن، این احادیث همگی به ابن مسعود ختم شده و همه حدیث موقوف هستند.

این جعل و تحریف یا از طرف پیروان حسنی‌ها به منظور اثبات مهدویت محمد بن عبدالله محض یا از سوی طرفداران بنی‌عباس، جهت تأیید مهدی عباسی، واقع شده است.

۱/۲. روایاتی که می‌گویند امام زمان علیه السلام از نسل عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله است. این دسته از روایات را که دستاویز عباسیان قرار گرفت، به دو گروه می‌توان تقسیم کرد:

۱. روایاتی که به طور غیرمستقیم و مجمل امام را از نسل عباس می‌دانند، که همان روایات (رایات سود) هستند، که در بخش بعد به آن می‌پردازیم.

۲. روایاتی که مستقیماً امام را از نسل عباس می‌دانند.

الف. این دسته از روایات از سه طریق نقل شده است که عبارت‌اند از:

۱. فقد رواه ابن حمّاد، عن الوليد، عن الشيخ، عن يزيد بن الوليد الخزاعي، عن كعب الأبحار، وفيه: «المهدي من ولد العباس.» (سیوطی، ۴۲۷ق، ص ۱۵۲)

۲. عن أبي القاسم السهمي، عن عثمان، أنه قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: «المهدي من ولد العباس عمي.» (همان، ص ۱۷۴)

۳. فقد رواه ابن الوردي في (خريدة العجائب) مرسلًا عن ابن عمر ولم يرفعه، قال: «رجل يخرج من ولد العباس.» (همان، ص ۱۷۶)

این روایات مردودند؛ چون اولاً این احادیث منقطع می‌باشند و در آنها عبارت (عن شیخ) به کار رفته است. و حدیث منقطع حکم حدیث مرسل را دارد و همه علمای اهل سنت حدیث دوم را رد می‌کنند. در حدیث سوم نیز تصریح به نام مهدی نشده است.

ثانیاً سیوطی و دارقطنی این حدیث را ضعیف می‌دانند.

ثالثاً ابن جوزی درباره حدیث اول گفته است: در سند این حدیث محمد بن ولید مقری قرار دارد که وی احادیث را جعل می‌کند و سندها و متون روایات را تحریف و متبدل می‌سازد. (حبیب العمیدی، بی‌تا، ص ۳۰؛ بستوی، بی‌تا، ص ۱۱)

ب. حدیث أم الفضل: عن أحمد بن راشد الهلالي، عن حنظله، عن طاووس، عن ابن عباس، عن أم الفضل بنت الحارث الهلالية، عن سعيد بن خيثم، عن النبي صلی الله علیه و آله و هو

حدیث طویل جاء فيه: «... یا عباس! إذا كانت سنة خمس و ثلاثين و مائة فهی لك ولولدك، منهم السفاح، و منهم المنصور، و منهم المهدی.» پیامبر ﷺ در حدیث طولانی می‌فرماید: ای عباس! سال ۱۳۵ برای تو و فرزندان است از شماسفاح و منصور و مهدی.

ذهبی دربارهٔ این حدیث می‌گوید: احمد بن راشد کسی است که این حدیث را از روی نادانی جعل کرده است؛ چون حکومت عباسیان سنه ۱۳۵ هجری آغاز نشد، بلکه در سال ۱۳۲ هجری اتفاق افتاد. (نک: حبیب العمیدی، بی‌تا، ص ۳۳)

بر فرض صحت، این حدیث بر اینکه مهدی موعود از فرزندان عباس است، دلالت نمی‌کند و نهایت دلالتش بر تسلط و حکومت ابن عباس (سفاح و منصور و مهدی) بر امت است. (نک: همان‌جا)

ج. حدیث عبدالله بن عباس: «و هذا الحديث كحديث أم الفضل، وفيه، عن ابن عباس، أن النبي ﷺ قال عن عمه العباس: «هذا عمي، أبو الخلفاء الأربعين، أجود قریش كفا، وأجملها، من ولده: السفاح، والمنصور، والمهدی، بی یا عم فتح الله هذا الأمر، و سيختمه برجل من ولدك.» (نک: همان‌جا)

سیوطی می‌گوید: این حدیث مجعول است و متهم به جعل آن (غلابی) است و ابن کثیر آن را به نقل از ضحاک از ابن عباس روایت کرده و می‌گوید این طریقه، اسناد ضعیفی است؛ زیرا ضحاک به طریق صحیح چیزی از ابن عباس نشنیده است. بنابراین، حدیث مذکور منقطع است. (نک: همان‌جا)

د. روی الخطیب البغدادی فی تاریخه بسنده، عن ابن عباس، عن النبي ﷺ أنه قال لعمه العباس: «... إن الله ابتدا بی الاسلام، و سيختمه بسلام من ولدك، وهو الذي يتقدم لعيسى بن مريم.» (نک: همان، ص ۳۵)

این حدیث را ذهبی ضعیف شمرده و گفته است این عجیب است که خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، از محمد بن مخلد العطار روایت کرده ولی او را تضعیف نکرده است. شاید علت سکوتش واضح بودن این مسئله است. وطبری در ذخائر العقبی، آن را با طرق مختلف آورده است که همه مرسل می‌باشند. (نک: همان، ص ۳۵)

این چهار دسته از روایات نشان از این دارد که این احادیث جعلی هستند و با

احادیث فراوان دیگر که اهل سنت و امامیه نقل کرده‌اند، تعارض دارد؛ چون در آن‌ها به نسب امام مهدی علیه السلام تصریح شده که آن حضرت از فرزندان ابوطالب است. در ۵۸ روایت آمده است که امامان دوازده نفرند و اول آنان علی و آخر آنان مهدی علیه السلام است. تعداد ۴۸ روایت می‌گوید: نام و کنیه حضرت مهدی علیه السلام هم‌نام و هم‌کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله است. در ۲۱۴ روایت آمده که امام مهدی علیه السلام از فرزندان امیرمؤمنان علی علیه السلام است. در ۱۹۲ روایت آمده که حضرت مهدی علیه السلام از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام است. در ۱۸۵ روایت آمده که مهدی موعود از فرزندان امام حسین علیه السلام است. در ۱۴۸ روایت آمده که مهدی موعود نهمین فرزند امام حسین علیه السلام است. در ۱۳۶ روایت آمده که امام مهدی علیه السلام دوازدهمین و آخرین امام است. (نک: صافی گلپایگانی، ۱۳۸۰ش، ج ۲، ص ۳۷۱ و ج ۳، ص ۲۰۱؛ همو، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۸-۶۰؛ همو، ۱۳۹۳ش، ص ۳۴ و ۴۱؛ همو، ۱۳۸۷ش، ص ۶۵؛ همو، ۱۳۸۶ش، ص ۲۶؛ سیوطی، ۱۴۲۷ق، ص ۳۷؛ حبیب العمیدی، بی‌تا، ص ۱۹)

ب. لکنت زبان

خاندان بنی عباس از وجود محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه، بهترین بهره‌برداری را برای نابودی بنی‌امیه و به دست گرفتن قدرت کردند. یکی از ویژگی‌های محمد بن عبدالله این بود که او به سختی سخن می‌گفته و نمی‌توانسته همه کلمات را به‌خوبی ادا کند. بنابراین این صفت را جزء صفات مهدی علیه السلام قرار دادند تا با فرد مورد نظرشان مطابقت داشته باشد.

به احتمال زیاد این روایت نیز ساخته و پرداخته عباسیان یا حسنیان است که می‌گوید:

۱. «حدثنا الوليد و رشيدین عن ابن لهيعة عن إسرائيل بن عباد عن ميمون القداح عن أبي الطفيل أن رسول الله: «وصف المهدي فذكر ثقلاً في لسانه و ضرب فخذه اليسرى بيده اليمنى اذا أبطأ عليه الكلام، إسمه إسمي و إسم أبيه إسم أبي.» (نک: ابن حماد، ۱۴۱۲ق، ص ۱۲۴؛ الأصبهانی، بی‌تا، ص ۱۶۲)

ابوطفیل از پیامبر نقل می‌کند که مهدی را توصیف کرد و از جمله فرمود: او سنگینی (لکنت) در زبان دارد و هر گاه در سخن گفتن دچار کند و وقفه می‌شود، با

دست راست خود به ران چپش می‌زند، نام او نام من و نام پدر او نام پدر من است.

در سند این روایت، الولید متهم به تدلیس است و رشیدین تضعیف شده است. ابن لهیعه: به دلیل سوختن نوشته‌های حدیثی‌اش دچار اختلاط شد و عالمانی مانند ابن معین، نسایی، ابوزرعه و ابوحاتم بدین جهت روایات او را نمی‌پذیرند. اسرائیل بن عباد: درباره جرح و تعدیل وی سخنی به میان نیامده است (طوسی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۶۵) میمون القداح: شیخ طوسی در رجال خود، وی را در شماره راویان و اصحاب امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام ذکر کرده است. (همان، ص ۱۲۰) ابی الطفیل: از شیعیان و یاران امام علی و امام حسن و امام سجاد علیهم‌السلام بود و حجاج قصد کشتن او را به جرم ولای امیرالمؤمنین نمود.

پس سند این روایت ضعیف و غیرقابل اعتماد است.

۲. اخبرنا عمر بن عبدالله قال حدثنا ابو زيد قال: «حدثني يعقوب بن قاسم، قال حدثني علي بن ابي طالب، قال: أخبرني القاسم بن مطلب العجلي، قال: حدثني الكلبي منذ خمسين سنة أن أبا صالح حدثه قبل ذلك بعشرين سنة أن أباهريرة أخبره أن المهدی اسمه محمد بن عبدالله، فی لسانه رتة.» (اصفهانی، بی تا، ص ۲۱۴؛ بستوی، بی تا، ص ۶۷)

ابوزید عمر بن شبه: ابن ماجه و دارقطنی و خطیب بغدادی معتقدند او ثقه است. یعقوب بن قاسم: از این فرد در منابع رجالی ذکری به میان نیامده است. علی بن اب طالب: حدیث او از نظر ابن معین ارزشی ندارد. القاسم بن مطلب العجلی: از این فرد نیز در کتب رجالی، ذکری به میان نیامده است. الكلبي و ابا صالح: از پیشینیان کسی از او راضی نیست. اما آیت‌الله معرفت، تضعیف او را از سوی عالمان اهل سنت به سبب تشیع او می‌داند.

پس سند این روایت به سبب مجهول بودن برخی از روات، ضعیف است ضمن آنکه این روایت موقوف به ابوهریره است و نکته مهم دیگر، تصریح به هم نام بودن نام پدر مهدی موعود با پدر پیامبر که متن روایت را با چالش جدی تری مواجه می‌کند (جلالی، ۱۳۹۳، ص ۱۴۴).

۳. مصادره به مطلوب احادیث مهدوی

الف. سوءاستفاده از القاب مهدوی

شروع انتخاب القاب خلافت در دولت عباسیان بود. (صادقی، ۱۳۸۵، ص ۶۹) آن‌ها در دوره اول خصوصاً در عصر پنج خلیفه اول، لقب‌هایی را برگزیدند که مفهوم مهدوی داشت؛ زیرا برای تثبیت حکومت خود، نیاز به تأیید و جلب حمایت توده‌های مردم داشتند. پس ابراهیم بن محمد عباسی، سازمان‌دهنده مبارزات عباسیان را «امام» لقب دادند. و ابوالعباس عبدالله بن محمد را «سفاح» لقب دادند. سفاح هم به معنای کرم و سخاوت است و هم به معنای کشتار و قتل عام. از سخنان ابن اعثم کوفی برمی آید که ابوالعباس انتقام خون‌های ریخته شده از خاندان پیامبر را از امویان گرفته است. در برخی احادیث نام «سفاح» به عنوان یکی از صفات مهدی عجله الله تعالی فرجه آمده است، بدین معنا که خون دشمنان اسلام و منافقان را می‌ریزد؛ اما در صحت این نام‌گذاری توسط پیامبر تردید است. شاید توسط راویان عباسی اضافه شده تا هم‌نام اولین خلیفه‌شان باشد. مؤید این گفته آن است که برخی از منابع سنی، حدیث را بدون ذکر «سفاح» آورده‌اند.

خلیفه دوم عباسی لقب «منصور» را برای خود برگزید. او زمانی به خلافت رسید که دو قیام خطرناک علوی، یکی در حجاز به رهبری محمد نفس زکیه (مهدی علوی) و دیگری در بصره به رهبری ابراهیم بن عبدالله محض را در هم شکسته بود.

این لقب، تنها به معنای «شخص پیوسته پیروز» نیست، بلکه مفاهیم دینی و سیاسی راجع به مهدویت و آمیخته با غیب‌گویی در آن نهفته است و دقیقاً مقصود از آن، «شخصی است که خدای تعالی او را برای احراز پیروزی یاری کرده است».

لقب منصور اهمیت بسیار و ریشه‌های تاریخی عمیقی دارد که به صدر اسلام و عصر جاهلی بازمی‌گردد؛ زیرا این لقب از زمان‌های پیش در جنوب جزیره العرب معروف بوده و ذکر آن در میان روایات و اخبار ملاحم آمده که او نجات بخش اسطوره‌ای است که مردم منتظر او هستند و او قائم منتظر نامیده می‌شود که قیام کرده و عدل را روی زمین پراکنده می‌کند.

مهدی لقب محمد بن عبدالله، خلیفه سوم عباسی بود و این لقب را پدرش منصور

به او داده بود و انتخاب این لقب برای محمد، یکی از روش‌هایی بود که منصور عباسی برای بالا بردن شأن پسرش به عنوان ولیعهد به کار برد. علت ملقب کردن فرزندش این بود که مردم را به آنان جذب می‌کرد و او را شایسته خلافت به شمار می‌آورد.

خلفای حاکم، پیوسته این امید توده‌ها و آرزوهایشان را به ولیعهد خود و خلیفه بعدی منتقل می‌کردند. این کار با انتخاب لقب جدید انجام می‌گرفت تا او را نجات‌بخش جدید جلوه دهد. پس از استقرار دولت عباسی و در دوره دوم حکومتشان، چون دیگر نیازی به اثبات مشروعیت خود نداشتند، تاکتیک گزینش این القاب را تغییر دادند و تأکید بر انتخاب القاب مهدوی کاهش یافت. (نک: عباسی و محرمی، ۱۳۸۳ش، ص ۱۵۰)

ب. غیبت

اولین بار مسئله غیبت حضرت مهدی علیه السلام از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی ایراد شده است. (نک: صدوق، ۱۳۶۳ش، ج ۲، ص ۲۸۶) به تبع آن ائمه علیهم السلام نیز در هر زمان بسته به وضعیت جامعه، موضوع غیبت امام زمان علیه السلام را به شیعیان گوشزد می‌کردند. فراوانی روایات در این باب باعث شده بود تا امر غیبت برای عموم مردم به باوری مسلم تبدیل شود. (نک: همان، ج ۲، ص ۲۸۶-۳۸۴؛ صافی گلپایگانی، ۱۳۸۵ش، ص ۷۹؛ همو، ۱۳۸۷ش، ص ۳۱) البته با نزدیک شدن زمان غیبت، گفتار امامان علیهم السلام در این باب تصریح بیشتری داشته است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «المهدی من ولدی تکنون له غیبة و حیرة تضل فیها الأمم یأتی بذخیرة الأنبیاء علیهم السلام فیملؤها عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما.» (نک: صدوق، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۲۸۷)

رسول خدا فرمود: فرزندم مهدی علیه السلام یک غیبت و حیرتی دارد که گمراه شوند در آن امت‌ها، پس ذخیره پیغمبران آید و زمین را پر از عدل و داد کند چنان‌که پر از جور و ظلم شده است.

مسئله غیبت زمینه سوءاستفاده‌های بسیاری از فرقه‌ها شد و معمولاً مدعیان مهدویت دارای غیبت کاذب بوده‌اند و پیروانشان تلاش می‌کردند که متمهدی خود را

دارای غیبت جلوه دهند تا مردم عادی را فریب دهند تا او را به عنوان مهدی موعود بپذیرند؛ از جمله عبدالله محض که برای فرزندش محمد ادعای مهدویت نمود. وی از زمان طفولیت و تولد، او را پیوسته از انظار مردم پنهان نگاه می داشت و با اختفا و غیبت او در صدد تطبیق فرزندش با امام زمان علیه السلام برآمد. (نک: اصفهانی، بی تا، ص ۲۳۹)

پس از آن عباسیان نیز در مرحله اول قیامشان، ده ها سال به دعوت مخفیانه مردم و حرکت های پنهانی روی آوردند. آن ها علاوه بر مخفی نگاه داشتن نام رهبر خود در طول نهضت، چهل روز یا دو ماه ابوالعباس سفاح را که لقب و صفات مهدی به او داده شده بود، در کوفه پنهان کردند. (نک: صادقی، ۱۳۸۵ ش، ص ۷۶)

ج. روایات رایات سود (خروج پرچم های سیاه)

پرچم رمز استقلال و نشان دهنده عظمت و مظهر نیرومندی است و سنت پرچمداری، و برافراشتن پرچم ها در موقع جنگ، سابقه ای طولانی در طول تاریخ بشریت داشته است.

در علائم ظهور، شاهد روایاتی هستیم که از خروج «پرچم های سیاه» از جانب مشرق یا از خراسان سخن می گوید و مردمی که با آن پرچم ها حرکت می کنند در شمار یاران مهدی درمی آیند و او را یاری می کنند تا حکومت جهانی عدل را پی ریزی کند. موضوع پرچم های سیاه و پیش گویی درباره صاحبان آن، پیش از ظهور عباسیان شهرت داشته و به همین دلیل، امام عباسی چند پرچم سیاه به عنوان پیروی از پیامبر که در جنگ های صدر اسلام حمل می کرد، برافراشت. (نک: اخبار الدولة العباسیه، ۱۹۷۱ م، ص ۱۹۹ و ۲۴۵)

به چند نمونه از این روایات اشاره می کنیم:

درباره پرچم های سیاه، نظریات متفاوتی ارائه شده است که می توان آن ها را به دو دسته تقسیم کرد: ۱. بسیاری از محققان (کورانی، ۱۳۸۱ ش، ص ۲۵۵؛ حکیمی، ۱۳۷۹ ش، ص ۱۸۲؛ حبیب العمیدی، بی تا، ص ۲۶؛ اصفهانی، بی تا، ص ۸۷؛ قزوینی، بی تا، ص ۳۱؛ سلیمان، بی تا، ص ۹۰، صافی گلپایگانی، بی تا، ج ۴، ص ۳۸۲) بر این باورند که روایات پرچم های سیاه متواتر اجمالی و معتبر بوده و همراه با سلسله

روایات سید خراسانی و شعیب در روایات عصر ظهور دیده می‌شوند. آن‌ها بین پرچم‌های سیاه بنی‌عباس و پرچم‌های سیاه حامی امام زمان علیه السلام تفاوت قائل هستند و معتقدند بنی‌عباس روایات دسته دوم را مصادره به مطلوب نموده‌اند. اما جعلی توسط عباسیان در این دسته از روایات رخ نداده است. شروع حرکت این پرچم‌ها از خراسان است و در ایل‌ء(قدس) به اهتزاز درمی‌آیند. بسیاری از محدثان بر این باورند که منظور از این پرچم‌ها پرچم‌های عباسیان نیست، بلکه درفش‌هایی است که برای حمایت و همراهی امام زمان علیه السلام می‌آید. مسیر حرکت پرچم‌های عباسیان دمشق بوده در حالی که مقصد درفش‌های یاران مهدی علیه السلام بیت المقدس است. عباسیان با بهره‌گیری از شرایط موجود، به شکل گسترده و پیچیده وارد صحنه شدند و با بهره‌گیری از روایات «رایات سود» و تأویل آن به نفع خود، علیه بنی‌امیه قیام خود را آغاز کردند تا نشان دهند جنبش آن‌ها و حکومتشان همان چیزی است که در روایات به آن بشارت داده شده است. شعار حکومت بنی‌عباس و شروع نهضت آنان با پرچم‌های سیاه بود و در منابع تاریخی، به عنوان مسوده (سیاه‌جامگان) معروف‌اند.

گروه دوم معتقدند که احادیث رایات سود (پرچم‌های سیاه) را باید در دو بخش بررسی کرد: دسته اول، روایات رایات بدون عنوان مهدی علیه السلام؛ نظر ایشان این است که این احادیث از کسانی نقل شده که پیش از حکومت بنی‌عباس می‌زیسته‌اند. در میان ائمه معصومین علیهم السلام پس از امام صادق علیه السلام درباره این موضوع روایتی نداریم. به‌طور کلی آنچه درباره رایات سود نقل می‌شود مربوط به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و امامان معاصر بنی‌امیه است. این مطلب نشان می‌دهد مقصود از این پرچم‌ها همان پرچم‌های بنی‌عباس است و گرنه دست‌کم یکی دو مورد در کلام امامان پس از حضرت صادق علیه السلام به بعد یافت می‌شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سپاهی از خراسان با پرچم‌های سیاه می‌آید که چیزی جلودار آن‌ها نیست تا پرچم‌ها در ایل‌ء(قدس) برافراشته شوند.

دسته دوم، روایات رایات و مهدی علیه السلام است که به نظر آقای صادقی، کاملاً شبیه دسته اول است. از این رو نمی‌توان آن‌ها را تفکیک کرد و دسته اول را مربوط به پرچم‌های بنی‌عباس و دسته دوم را درباره پرچم‌های سپاهی که نشانه ظهور مهدی علیه السلام

است دانست؛ چون محتوای اصلی همه آن‌ها به یک مطلب اشاره دارد و آن حرکت عباسیان است. اما آنچه به مهدی علیه السلام اشاره دارد، تحریف یا جعل در آن راه یافته است. اما اینکه گفته شود عباسیان از این روایات سوءاستفاده کرده و برای فریب دادن مردم، نهضت خود را بر مضمون این روایات که درباره حضرت مهدی علیه السلام وارد شده تنظیم کرده و تطبیق داده‌اند، با توجه به تاریخ اسلام درست نیست؛ زیرا گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که اصل این پیش‌گویی‌ها مربوط به مهدی علیه السلام نبوده، بلکه از ابتدا درباره سقوط بنی‌امیه و حرکت بنی‌عباس وارد شده است.

نمونه‌ای از روایات دسته دوم: پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: وقتی پرچم‌های سیاهی را دیدید که از سوی مشرق می‌آیند، سراغ آنان بروید، گرچه به حرکت روی برف (یخ) باشد؛ چون خلیفه خدا مهدی در میان آن‌هاست.

اما درباره این پرچم‌ها باید گفت که اکثر قریب به اتفاق اندیشمندان بر این باورند که عباسیان از این روایات سوءاستفاده نموده و برای فریب دادن مردم، قیام خود را بر مضمون این روایات تطبیق داده‌اند. به همین علت در شروع قیامشان از پرچم‌های سیاه استفاده کرده و جامه سیاه می‌پوشیدند. البته بعید نیست حاکمان بنی‌عباس، به دلخواه خویش، در این روایات دست برده، آن‌ها را با خود تطبیق داده باشند.

نتیجه‌گیری

علامه شهید مطهری در رویکرد خود به مسئله مهدویت، به مدعیان مهدویت اشاره کرده است. همچون مختار که طبق نظر ایشان با مطرح کردن مهدویت محمد بن حنفیه قیام نمود، ولی بسیاری از علما مختار را تأیید نموده یا درباره او توقف کرده‌اند. ایشان معتقدند عباسیان در جهت مشروعیت‌بخشی به اقدامات خود سعی کردند در وهله اول با معرفی و حمایت از مهدویت محمد بن عبدالله محض (نفس زکیه) و در وهله دوم با استفاده از ابزارهای حکومتی، به القای مهدویت برخی خلفای خود بپردازند. و در این راستا به جعل و تحریف احادیث مهدوی چون نسب و ویژگی‌های امام زمان علیه السلام و مصادره به مطلوب احادیث مهدوی همچون سوءاستفاده از القاب مهدوی و مسئله غیبت و روایات پرچم‌های سیاه پرداختند.

منابع

۱. آقا جانی قناد، علی، بررسی جامعه‌شناختی آسیب‌های سیاسی اجتماعی فرهنگ انتظار، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
۲. ابن حماد بن معاویه بن الحارث الخزاعی المروزی، أبو عبدالله نعیم، الفتن، الطبعة الأولى، قاهره: مكتبة التوحيد، ۱۴۱۲ق.
۳. ابن حنبل، احمد، المسند، ج ۳، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ق.
۴. ابن خلدون، العبر (تاریخ ابن خلدون)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ش.
۵. اخبارالدوله العباسیه، تصحیح عبدالعزیزالدوری و عبدالجبارالمطلبی، بیروت: دارالطبعة للطباعة والنشر، ۱۹۷۱م.
۶. الأصبهانی، أحمد الحافظ أبی نعیم، الأربعون حديثاً فی المهدی، کتابخانه دیجیتال مرکز الابحاث العقائدية، بی‌تا.
۷. اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبین، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تحقیق علی‌اکبر غفاری، کتابخانه دیجیتال تبیان، بی‌تا.
۸. بستوی، عبدالعلیم عبدالعظیم، موسوعة فی احادیث الامام المهدی الضعیفة والموضوعة، کتابخانه دیجیتال مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت (ع)، بی‌تا.
۹. پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ج ۱۳، مؤسسه امام صادق (ع)، ناشر دیجیتالی: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، بی‌تا.
۱۰. ترمذی، محمد بن عیسی، السنن ترمذی، تحقیق احمد شاکر، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۱۱. جعفریان، رسول، تاریخ خلفا، ج ۱، تهران: نشر الهادی، ۱۳۷۷ش.
۱۲. ———، مهدیان دروغین، تهران: علم، ۱۳۹۱ش.
۱۳. جلالی، مهدی، و محمدحسن شاطری احمدآبادی، «بررسی اعتبار روایت المهدی فی لسانه رتة و نقش جنبش محمد بن عبدالله حسنی در جعل آن»، دو فصلنامه علمی پژوهشی حدیث پژوهی، سال ششم، ش ۱۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳ش.
۱۴. حبیب العمیدی، السید ثامر هاشم، تطبیق المعاییر العلمیة لنقد الحدیث علی ما اختلف وتعارض من أحادیث المهدی بكتب الفريقین، قم، مكتبة اهل البيت (ع)، بی‌تا.
۱۵. حکیمی، محمدرضا، خورشید مغرب، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹.
۱۶. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، قم: مرکز نشر آثار الشیعه، ۱۴۱۰ق.

نقش زبیدیه و خلفای عباسی در جعل و تحریف احادیث مهدویت با رویکردی به... ۱۴۹

۱۷. سلیمیان، خدامراد، فرهنگنامه مهدویت، تهران: بنیاد فرهنگی مهدی موعود علیه السلام، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۸۸ ش.

۱۸. سیوطی، جلال‌الدین، *العرف الوردی فی أخبار المهدی*، تهران: مجمع جهانی تقریب بین مذاهب اسلامی، ۱۴۲۷ ق.

۱۹. صادقی، مصطفی، *تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵ ش.

۲۰. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، *اصالت مهدویت*، چ ۵، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۷ ش.

۲۱. _____، *باورداشت مهدویت*، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۹۳ ش.

۲۲. _____، *سلسله مباحث امامت و مهدویت*، ج ۳، تهران: دفتر نشر آثار آیت‌الله صافی گلپایگانی، بی‌تا.

۲۳. _____، *گفتمان مهدویت*، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵ ش.

۲۴. _____، *منتخب الآثار فی أحوال الامام الثانی عشر*، ج ۲ و ۳، قم: دفتر نشر آثار آیت‌الله صافی گلپایگانی، ۱۳۸۰ ش.

۲۵. _____، *نوبت امن و امان*، تهران: دفتر نشر آثار آیت‌الله صافی گلپایگانی، ۱۳۸۶ ش.

۲۶. صدوق، ابی جعفر محمد بن بابویه قمی، *کمال‌الدین و تمام النعمه*، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۳ ش.

۲۷. صفری فروشانی، نعمت‌الله، *غالیان، کاوشی در جریان‌ها و برآیندها*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸ ش.

۲۸. طبرانی، سلیمان بن احمد، *المعجم الکبیر*، تحقیق و تخریج حمدی عبدالمجید السلفی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.

۲۹. طوسی، محمد بن حسن، *کتاب الغیبه*، تحقیق عبادالله طهرانی و علی‌احمد ناصح، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۷ ق.

۳۰. عباسی، فاروق عمر، و غلام حسن محرمی، «فرهنگ مهدویت در القاب خلفای عباسی»، مجله تاریخ در آینه پژوهش، شماره ۱، بهار ۱۳۸۳ ش.

۳۱. قزوینی، سید محمدکاظم، *امام مهدی از ولادت تا ظهور*، ترجمه و تحقیق علی کرمی و سید محمد حسینی، کتابخانه دیجیتالی تبیان، بی‌تا.

۳۲. کورانی، علی، *معجم احادیث المهدی علیه السلام*، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ ق.

۳۳. کورانی، علی، *عصر ظهور*، ترجمه عباس جلالی، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۱ ش.

۳۴. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

۱۵۰ □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال دهم، شماره نوزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۷

۳۵. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱ و ۱۸، تهران: صدرا، بی تا.

۳۶. نصوری، محمدرضا، متمه‌دیان و مدعیان مهدویت، کتابخانه دیجیتال تبیان، بی تا.